



نظریات ماکس

هور کهایمر

Max Horkheimer

(۱۸۹۵-۱۹۷۳)

مقدمه

- ماکس هورکهایمر در سال ۱۸۹۵ در اشتوتگارت آلمان به دنیا آمد. هورکهایمر در نخستین نوشته مهم خود، نظریه انتقادی را ارائه می‌کند. وی معتقد است نظریه انتقادی در نتیجه بحران در نظریه مارکسیستی رایج و نیز در نظریه بورژوایی ایجاد شده است. هورکهایمر تمایزی میان نظریه سنتی و نظریه انتقادی قائل است. نظریه سنتی در واقع همان نگرش علوم طبیعی و پوزیتویستی است که در علوم اجتماعی رایج شده بود. در مقابل این نظریه، نگرش انتقادی قرار دارد که به کلی نگرشی دیالکتیکی و هگلی است که پدیده‌های اجتماعی را عینی، ساختاری و از پیش داده شده نمی‌بیند و روش تبیین حقایق عینی از نقطه نظر اثباتی و خارجی را رد می‌کند.

آثار اصلی هور کهایمر

- نظریه انتقادی (۱۹۳۷)
- مقاله دولت اقتدارطلب (۱۹۷۲)
- سپیده دمان فلسفه تاریخ بورژوازی (۱۹۴۷)
- ، دیالکتیک روشنگری ؛ کار مشترک با آدورنو (۱۹۷۲)
- کسوف عقل (۱۹۴۷)
- مقاله آخرین حمله به متافیزیک (۱۹۳۷)

هورکهایمر و آدورنو: صنعت فرهنگ

- هورکهایمر و آدورنو با طرح مفهوم صنعت فرهنگ و فرهنگ توده، تصویری از جامعه‌ی نوین عرضه می‌کنند که توان ترویج آزادی و فردیت راستین را از دست داده است.
- از نظر آدورنو و هورکهایمر، دنیای امروز و دنیای آینده یک دنیای کاملاً کنترل شده است و آزادی حقیقی انسان در پرتو این جهان و در اثر توسعه عقلانیت، لطمه دیده است. در جهان تحت سلطه بوروکراتیک، عقل در خدمت سلطه درآمد و توانایی‌های رهایی بخش خود را از دست داده است. یعنی برای فرد هیچ هویتی قائل نیست. نظام سلطه در جهان معاصر حتی امید به اتوپیا و اندیشه آزادی را هم از بین برده است.

هورکهایمر و آدورنو: صنعت فرهنگ - ادامه

- آدورنو و هورکهایمر در یکی از نوشته های خود صنعت فرهنگ را به عنوان یکی از مهم ترین ویژگی های عصر سلطه عقلانیت ابزاری توصیف کرده و می گویند که در عصر سرمایه داری متأخر، تلفیق فرهنگ با سرگرمی و بازی، فرهنگ توده ای منحنی را به وجود آورده است. مصرف کنندگان صنعت فرهنگی چاره ای ندارند زیرا در ورای افق واقعیت محسوس، چیزی نمی بینند. کارکرد اصلی صنعت فرهنگی، در عصر سرمایه داری پیشرفته، از میان برداشتن هرگونه امکان مخالفت اساسی با ساخت سلطه موجود است.
- در حقیقت نظریات آدورنو و هورکهایمر بیشتر بر ساختار تکنولوژیک فرهنگ جوامع صنعتی و نقش سلطه گرایانه آن در خلق افکار عمومی مبتنی است. آنها عملکرد صنعت فرهنگ را استانداردسازی و تولید انبوه و محو هرگونه تمایز و تعارض در ساحت اندیشه و فرهنگ می دانند.

هورکهایمر و آدورنو: صنعت فرهنگ - ادامه

- آدورنو و هورکهایمر در مقاله تحت عنوان "صنعت فرهنگ سازی، روشنگری به مثابه فریب انبوه" چنین می‌نویسند: «تحت سلطه نظام صنعت فرهنگی، همگان در نظامی متشکل از کلیساهای، کلپ‌ها، کانون‌های حرفه‌ای و ... محصور می‌شوند که مجموعاً سازنده حساس‌ترین ابزار کنترل اجتماعی هستند. ... این واقعیتی است که صنعت فرهنگی استبداد تن را به حال خود رها می‌کند و حمله را متوجه روح یا جان افراد می‌کند. فرمانروا دیگر نمی‌گوید: باید همچون من فکر کنی یا بمیری. او می‌گوید، آزادی تا همچون من فکر نکنی، زندگی، اموال و همه چیزت از آن تو باقی ماند، ولی از امروز به بعد در میان ما فردی بیگانه خواهی بود.» (هورکهایمر / آدورنو، ۱۳۸۰: ۴۸)

دیالکتیک روشنگری

- هورکهایمر و آدورنو در دیالکتیک روشنگری سعی کردند به توصیفی دیالکتیکی از تاریخ بپردازند. آن‌ها چون هگل، تحولات تاریخی را محصول نقض دیگری و غیر می‌دیدند، اما نه با این هدف که حرکت پیش رونده خرد در تاریخ را نشان بدهند. بیشتر شبیه به آنچه نیچه در برداشتن نقاب از چهره عصر روشنگری انجام داده بود، آن‌ها رویکرد دیالکتیکی از تاریخ را در مطالعاتشان به کار گرفتند تا بتوانند حضور غیر عقلانی‌های مختلف در عصر مدرن و بازگشت اسطوره در دنیای عقلانی شده قرن بیستم را به نمایش بگذارند.
- اهمیت دیالکتیک روشنگری در وهله اول در این است که عصر روشنگری، خرد را صرفاً به عنوان ابزاری در خدمت آرزوها و اراده بشری تقلیل می‌دهد و در وهله بعد، اگرچه این انتقال در عصر روشنگری است که تئوریزه و عینی میشود، هورکهایمر و آدورنو شکلگیری آغازینش را در دنیای اساطیر و نوشته‌های هومر به عنوان «متن بنیادی تمدن اروپایی» ردیابی مینمایند
- عصر روشنگری برنامه‌ای بود در جهت اسطوره زدایی از جهان، طرحی برای حذف غیر عقلانیت‌ها، تا بشر از واهمه وجود چیزهای غیر قابل دانستن رهایی یابد. در این چارچوب، عصر روشنگری، دانش را به مثابه نیرویی میدید که به وسیله آن بشر می‌توانست جهان را به کنترل درآورد.